

فلسفه 9 عرفان در نظر میرزای قمی

میرزای قمی (ابوالقاسم بن حسن گیلانی ، محقق ، صاحب قوانین ، درگذشته سال ۱۲۳۱) در علوم نقلی به خصوص فقه بر دانشمندانی بزرگ و اساتیدی عالی مقام شاگردی کرده و به خاطر استعداد ذاتی و پشتکار و کوشش و اشتغال همیشگی در آن علوم به مقامی والا رسید چنان که آراء و انظار او در مسائل فقهی و اصولی مورد توجه معاصران و متفکران از وی ، و آثار و نوشته‌هایش مدار بحث و درس و مرکز تحشیه و نقد و رد و تائید قرار گرفت .

در سرگذشت نامه‌های دانشمندان ، ذیل سخن از احوال و آثار او نوشته اند که او در علوم عقلی نیز بر کسی از اساتید فن درس خوانده باشد و از بررسی آثار او بر می‌آید که او می‌کوشیده است با مطالعه متون متداول فلسفی و عرفانی بر مبانی فلاسفه و عرفا آگاه شود . گویا به همین جهت او با مبانی فلسفه و به طریق اولی عرفان (که فرا گرفتن آنها نزد استاد برای آگاهی بر حقیقت و واقع درست آن ضرورتی غیرقابل گریز دارد) آن طور که باید آشنایی نداشته ، و ناگزیز بدان بی اعتقاد بوده است . هم از این رو که او با تصوف و درویشی میانه‌ای نداشت و نسبت به مشایخ صوفیه بی مهر بود و به خاطر تشابه برخی مصطلحات و تماثل و تقارب برخی عقائد آنان با سخنان حکماء و عرفاء حکم آن گروه را بر اینان جاری می‌دانست . به هر حال تغایر ظواهر گفته‌های حکما و عرفا در برخی موارد با ظواهر شرع موجب می‌شد که او که فقیه‌ی متوغل در شریعت و ملتزم به حدود و قیود آن بر مقتضای نظر و اجتهاد خود بود - به آن کلمات و گویندگان آن به دیده رضا ننگرد و گه گاه آزرده‌گی خاطر خود را از این بابت در گوشه و کنار آثار خویش برنگارد . هر چند چون مردی به غایت پارسا و محتاط بود و از سوی دیگر در جمع حکما و عرفا افرادی را می‌یافت که مجال تردید در درستی و پاکی و تدین و التزام آنان به اصول شرع نبود همواره می‌کوشید این تعرض از حد شایسته خود در نگذرد .

از بررسی آثار او این نکته هم مشهود است که او پیوسته می‌اندیشید چنین سخنان از چنان مردانی لامحاله باید تاویلی موافق شرع داشته باشد و نمی‌تواند به همین معنی که به نظر وی مفاد ظاهری و مفهوم و مدلول ابتدائی آن بود - مراد و منظور باشد .
از میرزا دو اثر مستقل در نقد فلسفه و مبانی آن به دست داریم :

(۱) نامه‌ای به فتحعلی شاه که آن را در اواخر زندگانی خویش به سال ۱۲۳۰ نوشته است این نامه خود رساله‌ای مفصل و مبسوط است که میرزا طی آن مبانی فلاسفه را مورد نقد و ایراد قرار داده و بر آن خرده گرفته است . شرح بیشتر در باره این نامه و نسخ آن در مقاله "میرزای قمی و تصوف" (۱) آمده است .

(۲) حواشی رساله "الرقیمه النوریه" ملاعلی نوری در شرح قاعده فلسفی " بسیط الحقیقه کل الاشیا " . میرزا چون ملاعلی نوری را مردی صالح و درست می‌دانسته و سخن فلاسفه را در قاعده مزبور شرک آمیز می‌پنداشته است از وی درخواست که نظر و مراد آنان را در این باب برای وی تشریح کند . نوری این رساله را چنان که خود در دیباچه آن می‌نویسد به همین منظور نوشته ، و در آن نظرات فلاسفه را در مسأله وحدت وجود بنا بر مبانی شیوا و استوار شرح نموده است . او سپس - شاید باز به درخواست میرزا - بحثی در مسأله اصالت وجود که پایه و اساس قاعده مزبور است در چند برگ نگاشته و به رساله یادشده منضم ساخته است .

میرزا این دو رساله را به دقت دیده و بر هر دو حواشی و تعلیقاتی مبسوط نگاشته است . او در این حواشی آراء فلاسفه را با تجزیه و تحلیل مورد نقد و ایراد قرار می‌دهد . در باره این حواشی و نسخ آن نیز در مقاله سابق الذکر اطلاعاتی به دست داده شده است .

این حواشی به نظر نوری رسیده و وی مجدداً رساله‌ای دیگر به عنوان پاسخ بر خرده‌گیری‌های میرزا نوشته و در مقدمه آن می‌گوید : " مولانا دام علوه به درستی سخن مرا دریافته و از مقصود من آگاه نشده ، بلکه بر اساس آنچه از پیش گمان می‌برده و آن را منظور من می‌دانسته به خرده‌گیری پرداخته است . پس در واقع خرده بر گمان خویش گرفته است نه بر مقاصد من " .

۱ - چاپ شده در مجله آثار ملی ، نشریه انجمن آثار ملی ۷۳۰۲ - ۸۵ . متأسفانه در نسخه چاپ شده این مقاله جز اغلاط چاپی بسیار ، در متن آن نیز جابه‌جا تصرفاتی شده که سه مورد آن را ناگزیر باید تذکر دهیم :

نسخه ناتمامی از این رساله در مجموعه شماره ۱۷۱۹ کتابخانه مجلس شورای ملی (۱) به دنبال رساله وجود و رقیمة نوریه هست .

در نقد مبانی عرفانی نیز آثاری از میرزا در دست داریم لیکن او عرفان و تصوف را مرادف یکدیگر می‌دانسته و میان افکار بلند عرفانی و اقوایل جاهلانۀ درویش فرقی نمی‌نهاده است و از این رو طبیعی است که نسبت بدین رشته از معارف نظر خوشی نداشته باشد . با این همه چون خود مردی وارسته و متذوق بوده و با مثنوی مولانا آشنایی داشته است تأثیری از عرفان - البته در سطحی خاص - در برخی نوشته‌های او دیده می‌شود .

بخشی از آغاز کتاب " التقریرات " شاگرد او محمد حسن بن مؤمن بن محمد صالح نوربخشی - که گویا تقریرات درس اصول فقه اوست - عرفان شیعی است (۲) که شاید از همو باشد . می‌دانیم که همین نوربخشی مجموعه سئوال و جواب او را در یک مجلد تلخیص و گزین کرده و جامع الشتات نامیده است (۳) . در همین مجموعه گزیده ، نظر میرزا را در معنی و مفاد سه بیت از حافظ و سعدی و مجنون عامری می‌بینیم که چون مبین طرز برداشت و تلقی و چگونگی درک او از ذوقیات عرفانی است به نقل آن در اینجا مبادرت می‌رود (۴) .

(۱) در آغاز مقاله نوشته‌ام که کشور ما در قرن دوازدهم هجری با اغتشاشات فراوان رویاروی بود " . این عبارت را برای سلاست و رعایت فصاحت بیشتر (چون اندک ثقیل می‌نموده است) بدین صورت درآورده‌اند . " کشور ما با ... اتفاق افتاد

(۲) در سطر ۱ و ۲ ص ۷۸ از زبان من نوشته‌اند که میرزا پس از خواندن رسالۀ " رقیمة نوریه " نوری از تندروری در مورد عقائد عرفا تا حدودی عدول نموده است این نکته درست نیست و من هم چنین چیزی ننوشته بوده‌ام .

(۳) حاشیة شماره ۲ ص ۸۵ که مفاد آن تمجید از حاشیة قوانین مرحوم میرزا محمد علی مدرس چهاردهم است از اضافات دفتر نشریه است .

۱ - رسالۀ شماره ۲۰ . ببینید فهرست آن کتابخانه ۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ .

۲ - نسخه شماره ۳۵۳ کتابخانه سازمان لغت‌نامه دهخدا (نشریة کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در باره نسخه‌های خطی ، ج ۳ ، ص ۴۱۷) .

۳ - مقاله نویسنده در شماره ۲۱۹ - ۲۲۰ مجله وحید دیده شود . در این مقاله برخی از نسخ مجموعه سئوال و جواب که هر یک بخشی از نسخه اصل است شناسانده شده و پس از آن بخشی دیگر از آن را به خط میرزا نزد سید مهدی لاجوردی در قم دیدم که طبق معمول ، قسمتی از آن به فارسی و قسمتی به عربی است

۴ - جامع الشتات . صفحه ۸۱۲ و ۸۲۶ (چاپ ۱۳۰۳) و صفحه ۸۴۱ / ۸۵۶ - ۸۵۷ (چاپ ۱۳۲۴) .

سؤال :

معنی این دو بیت " حافظ " را بیان فرمائید که گفته :
 ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود این بحث با ثلاثه غساله می‌رود
 می‌ده که نوعروس چمن حد حسن یافت کار این زمان ز صنعت دلاله می‌رود

جواب :

مدتی بود که در معنی " ثلاثه غساله " هر کس سخنی می‌گفت و سخن دلپذیری از کسی نشنیدم ، هر چند از اهل عرفان و صنعت شعر بودند ، و الحال به گمان قاصر می‌رسد که مراد از " ثلاثه غساله " آب و سبزه و روی نیکو باشد ، چنان که در شعر مشهور است که :
 ثلاثه تجلوعن القلب الحزن الماء و الخضراء و الوجه الحسن
 یعنی این سه چیز غساله حزن و اندوهند و غبار غم را از دل می‌شویند . و شاید مراد حافظ بنا بر طریقه اهل ذوق و شعر این باشد که ای مرشد حقیقی ، می‌عرفان محبوب حقیقی بده که وقت است چون از ملاحظه جمال محبوبات مجازیه مراجاد به ای حاصل و این ملاحظه دلال و راه‌نمای من به محبوب حقیقی شد پس صنعت و مشاطگی عشق مجازی - که صورت محبوب مجازی را از برای من به جلو در آورد - دلیل راه من شد به محبوب حقیقی ، چنان که طریقه این جماعت است که می‌گویند :

المجاز قنطرة الحقیقه

پس می‌گوید که ای ساقی ، ما در حدیث سرو و گل و لاله - که معشوقات مجازی است - مشغولیم ، در کنار آب روان و سبزه زار و صحبت یار خوش صورت . پس الحال که نوعروس چمن - که صورت محبوب مجازی است - حد حسن یافت (و مراد از چمن دار دنیای فانی است و نوعروس آن مستلذات این دار فرور است) و چون حسن آنها به حد کمال در نظر آمد ، الحال وقت است که برسیم به مشاهده جمال محبوب حقیقی . پس به ما از می‌عرفت بده تا به مقصود برسیم

(۲)

سؤال :

معنی این شعر سعدی که گفته :
 هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن
 اگر خلاف کنم سعدیا به سوی تو باشم

چه چیز است ؟

جواب :

گویا مراد سعدی این باشد که در بوادی اسرار قدر و مشکلات مقدرات الهیه که آن از ممکن قضا و غیب به مرحله ظهور در شهادت می‌رسد ، اوهام انسانیه حیران و عبقول ناقصه در آن هائم و سرگردان است ، و هر کس را که حق تعالی مرتبه فنا فی الله و بقاء باللله عطا کند طی آن بوادی سهل و آسان می‌شود ، و هر که را هستی خود فراموش و از نفس خود در گذشته ، و غواشی جسمانیه و هواجس نفسانیه و وساوس و همیه شیطنیه را به کنار گذاشته و به وجود و هستی حق - جل شانہ - مستمد شده ، حل مشکلات آسان و شرور و آفات همه در نظر او خیرات می‌نماید . و قبایح ظاهریه از لزوم ظلم و عبث و غیرهما در عبرت او مستحسن می‌شود . و اگر به خلاف این باشد و با حق - جل شانہ - در آن افعال و خلق شرور و آفات در نزاع و خلاف باشد پس معلوم است که از هنوز اسیر نفس و هوا و پای‌بند تعلقات جسم و هیولا است .

پس مراد سعدی این باشد که : خدایا ! هرگاه با وجود تو باشم و منقطع از نفس خود باشم با تو هیچ خلاف و شقاق و نزاعی ندارم و هزاران بادیه راطی می‌کنم از مشکلات ، و غلطی نسبت به تو نمی‌دهم . بعد از این بر سبیل التفات از مخاطبه الهی بر سبیل تجرید مخاطبه به نفس خود می‌کند و می‌گوید که : ای سعدی ! اگر خلاف کنم و از من مانزه و مخاصمه رو دهد و در این بیابان‌های مشکلات درمانم و راه گم کنم در وقتی خواهد بود که میلم به جانب تو باشد و با تو باشم - یعنی در عالم وهم و وساوس و خیالات متعلقه به عالم حیوان باشم و از حق غافل باشم - پس مادامی که تو - ای سعدی ! - با اویی و از خود وارسته ، درست رفتاری و در وقتی که با خودی و از او غافل ، در خلاف و شقاقی . و مآل تاویل شعر به قیاس استثنائی است که استثناء نقیض تالی ، منتج نقیض مقدم باشد ، و تقریر آن این است که : لو کنت معه فلم یکن عندک خلاف ، لکن عندک خلاف ، فلست معه بل مع نفسک " . لکن از برای تبری از قبح ظاهری نسبت مخالفت با حناب الهی ، استثنا را بر سبیل تعلیق قرار داده . و به عبارت اخیری ای سعدی ! اگر همراهی با رهبر حقیقی ، در بیابان‌های مشکوک و فکرت و عبرت گم نمی‌شوی و از جاده تخلف نمی‌کنی و اگر تخلفی اتفاق افتد و گم شوی سراغ خود را از جای دیگر مگیر که تو در نزد خودی و به جایی نرفته‌ای و شعر حافظ نیز از این مشرب می‌آشامد که گفته است

شعر

به بوی نافه‌ای کافر صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

و آن چه به گمان حقیر می‌رسد - با وجود عاری بودن از اصطلاحات شعرا و اهل عرفان - این است که : مراد او از تاب جعد مشکین عقده‌ها و گره‌ها و مشکلات اسرار قدر باشد ، چنان که در حدیث ، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

وَادٌ مُظْلَمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ .

فَ: چون درازی و سیاهی زلف با پیچ و تاب به جعد بودن مناسبت دارد با وادی مظلم ، ولكن چون بوی مشکى از آن ساطع است که عبارت است از اثری که عین آن پیدا نیست ، و این که البته در این زلف مشکى در نافه و خیری در مکن غیب هست که بوی آنرا از کامل بودن و میرا بودن خدای بیگانه از نقایص و قبایح به مشام ادراک می‌رسد می‌یابیم ، و عین آن که این حقیقت بوی مشک و محض وهم و خیال نیست نمی‌فهمیم الا به معاونت باد صبا - بارقه الهی و امداد فیوض نامتناهی - . پس به سبب بوی نافه‌ای که در آخر امر باد صبا - که فیض الهی است - آن نافه را از گره و عقده‌های آن زلف سیاه - که اسرار قدری است - می‌کشاید ، چه بسیار خون در دل سالکان افتاد به سبب آن پیچ و تاب و اشکالات . پس بوی نافه باعث مهل به استکشاف مشک شد و پیچ و تاب جعد مشکین که مشکلات اسرار قدر باشد مانع بود و دلها از آن در خون بود ، لکن باد صبا فیض الهی در آخر امر گشادی به آن عقده‌ها عطا کرده و آن مشک از نافه هویدا و از بسوی آن در حقیقت هم مستفیض شدیم و مؤید این دو بیت است بیت دیگر حافظ که گفته :

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش یابد
که ظاهراً اشاره است به رد شبهه تنویه مجوس ، و مراد از پوشیدن خطا این است که آنچه در ظاهر خطا می‌نماید از شرور و آفات ، از خطا نیست و عین خیر و صواب است ، پس همه از صنع یک صانع و همه در نظر عمیق حق بین خیر محض است . و بعد از مدتی که این معنی را برای شعر سعدی به خاطر فاتر رسید برخوردارم به شعری از حافظ که مؤید همان معنی است و آن این است :

یا بنه بر خود که مقصد کم کنی
یا منه یا اندرین ره بی دلیل

سؤال :

مجنون عامری گفته است .

اتوب الیک یا رحمن مـــــــــــــــــا
و اما من هوی لیلی و ترکمی
جنست فقد تکاثرت الد نوب
زیارتها فانی لا اتـــــــــــــــــوب

چه معنی دارد عطف ترک زیارت بر هوای لیلی ؟

جواب :

علماء معانی متعدده گفته‌اند و اظهر در نظر حقیر این است که مراد مجنون این است که خداوند ا من از هر گناهی توبه می‌کنم به غیر محبت لیلی که آن را گناه نمی‌دانم ، بلکه خوب می‌دانم . و ترکی زیارتها " گویا جواب سئوالی است که گویا کسی به او می‌گوید که هر گاه عشق لیلی و محبت او خوب است پس چرا ترک زیارت او می‌کنی با قدرت بر آن ؟ . جواب می‌گوید که من ترک زیارت را هم خوب می‌دانم ، و منافاتی نیست مابین کثرت محبت و خوب دانستن ترک زیارت و من از هیچ کدام از اینها توبه نمی‌کنم ، و این چند وجه دارد یکی طریقه عرفا است که محبت مجنون راه لیلی عشق الهی می‌دانند که او گویا مظهر جمال الهی شده ، پس مجنون محو معنی لیلی است نه صورت لیلی ، پس میلی به زیارت که از توابع ملاقات حسی است ندارد و همان به مطالعه معنی می‌کوشد

به مجنون گفت روزی عیب جویی که پیدا کن به از لیلی نکویی
 ز گفت و گوی او مجنون بر آشفت ولی بر روی او خندان شد و گفت
 اگر بر دیده مجنون نشینی به غیر از خوبی لیلی نشینی
 و بعضی حکایت کرده‌اند که شخصی رحمش آمد به حال مجنون و سعی کرد تا لیلی را حاضر کرد در نزد او و مجنون را خبر کردند . مجنون گفت من در مرتبه‌ای هستم از محبت که محتاج نیستم در آن مرتبه به لقای حبیب ، چنان که شاعری گفته

گفت روزی که آنچنانم من که بجز عشق تو ندانم من
 عشق تو ای نگار فرزانه آن چنان کرد در دلم خانه
 که ترا هم نماند گنجایی بعد از این خوش دلم به تنهایی
 و ممکن است که مراد او این باشد که لقای او سوء ادب است و من به محبت او اکتفا می‌کنم . چنان که مشهور است که عبدالله مسکان - که از اعظم اصحاب ائمه است - کم به خدمت امام می‌رسید و روایت نکرد از امام الانادری ، از جهت خوف این که میسادا پاس ادب نگاه ندارد . و می‌تواند شد که آن چه حکایت کردیم از مجنون و حاضر کردن لیلی و اظهار عدم حاجت او به ملاقات ، وجه دیگر باشد و توضیح آن این است که در مرتبه عشق و محبت ، غیر محبوب در نظر نیست اما در مرتبه لقا و وصال ، استلذاذ عاشق به وصل در میان است . و این معنی دقیق است (۱) .

۱ - این پاسخ ها همان طور که در مقدمه گذشت برای نمایاندن طرز فکر میرزادار مسائل ذوقی و عرفانی نقل شد وگرنه چنان که بر اهل فضل پوشیده نیست میان مسرود گویندگان این ابیات با آنچه میرزا از آن فهمیده است فرسنگ ها راه است .